

[تنبیه اول از تنبیهات مفهوم 1](#_Toc88666390)

[مطلب اول: شخص الحکم و سنخ الحکم 1](#_Toc88666391)

[مطلب دوم: شرط مسوق برای بیان موضوع 1](#_Toc88666392)

[نکته سوم 3](#_Toc88666393)

[اشکال مرحوم خویی 3](#_Toc88666394)

[جواب استاد 4](#_Toc88666395)

**موضوع**: تنبیه اول /مفهوم شرط /مفاهیم

# تنبیه اول از تنبیهات مفهوم

## مطلب اول: شخص الحکم و سنخ الحکم

بحث در مورد تنبیه اول مرحوم آخوند است. جهت اول در این تنبیه قضیه انتفای سنخ الحکم بود. آیا در مفهوم لازم است که معلق، سنخ الحکم باشد تا این که عند انتفای شرط، مفهوم انتفای سنخ الحکم باشد؟ ظاهر کلمات بزرگان همین مطلب بود که باید معلق سنخ الحکم باشد و لو لبّا.

ما به این نتیجه رسیدیم: مهم این است که شرط یک بیان زائدی باشد و اگر معلق شخص الحکم هم باشد دلالت بر انتفای شخص دیگر از حکم دارد، نه همان شخص. این بیان همان بیان مرحوم شیخ است؛ ولی ایشان باز می­گفت که باید سنخ الحکم باشد و ما می­گوییم شخص الحکم هم باشد اشکالی ندارد.

## مطلب دوم: شرط مسوق برای بیان موضوع

نکته دیگر این بود که شرط مسوق برای بیان موضوع مفهوم ندارد. وقتی که شرط منتفی می­شود، انتفای جزاء قهری است و اصلا مفهوم نیست. اگر به ذهن شما مفهوم می­آید از باب عادت است. معمولا در جمله مسوق برای بیان موضوع این گونه می­گویند: بقای جزاء بدون شرط امکان ندارد. مثلا در ان رزقت ولدا فاختنه اگر ولد نباشد، ختان ولد معقول نیست.

همان طوری که مرحوم بروجردی می­فرماید: به نظر می­آید جمله مسوق برای موضوع یک معنای اوسعی دارد. ما که گفتیم شرط مفهوم دارد از این باب بود: شرط کلام زائد و برای یک چیزی مطرح شده است. لذا ما باید از جمله شرطیه مثلا استظهار بکنیم که این جمله را برای این که شرط را بیان کند. تعبیر به اگر نکته دار است. پس جمله شرطیه مسوق برای موضوع منحصر به توقف عقلی جزاء بر تحقق شرط نیست؛ بلکه مهم این است که برای موضوع باشد و نمی­خواهد شرط بگذارد. ان مسست میتا فاغتسل نمی­خواهد شرط بیان کند بلکه برای بیان موضوع است.

اگر در جمله شرطیه عمود کلام شرط است پس شرطی که آورده است می­خواهد بفهماند بدون شرط این حکم را ندارد. اگر این گونه استظهار نشد یعنی برای بیان موضوع باشد مثلا اگر شرب دوا کردی خوب می­شوی این خوب شدن توقف عقلی بر شرب دوا ندارد ولی احساس می­کنیم که نمی­خواهد بیان اگر کند.

مثلا اگر بگوید زید ان جائک فاکرمه، برای بیان موضوع نیست بلکه می­خواهد یک خصوصیتی برای موضوع بیافزاید. باز هم ان جائک زید فاکرمه این گونه است. اما اگر جمله مسوق برای بیان شرط نیست. اذا طلعت الشمس فالنهارموجود. در این جا برای بیان موضوع آمده است و احساس نمی­کنیم که این شرط یک نکته اضافی دارد. این استظهار البته محل اختلاف است. مثلا ان جائک فاسق بنبا محل اختلاف است. آیا نبا موضوع است که آخوند این گونه فهمیده است در این صورت جمله شرطیه مفهوم دارد. یا مجیئ نبا به وسیله فاسق موضوع است و چیز اضافه ای نیست. برای بیان موضوع است.

یا مثلا مشهور قطع صلات را حرام می­دانند. بعضی مثل مرحوم خویی می­گویند دلیل ندارد. دلیل مشهور یک جمله شرطیله است و بحث این است که شرط برای بیان موضوع است یا نه؟ در روایت آمده است: اگر در حال نماز هستی و ضرورتی لازم می­آید، می­توانی نمازت را قطع کنی. استظهار شده است که این جمله شرطیه مسوق برای بیان شرط است نه موضوع. فرض کرده است که در حال نماز هستی و چند مثال برای ضرورت مطرح کرده است. موضوع در حال نماز بودن است. شرط آن تحقق ضرورت است. مفهوم این است که اگر ضرورت پیدا نشد قطع صلات جایز نیست. دلیل مشهور برای حرمت قطع صلات منحصر به این روایت است.

مرحوم خویی فرموده است این جمله شرطیه مفهوم ندارد چرا که این جمله برای بیان موضوع است. اذا کنت فی الصلاة که موضوع همین است و جزاء فاقطع است که متوقف بر بودن در صلات است. اگر در نماز نباشد که قطع معنا ندارد. جمود بر ادات شرط داشته است. این که اذا داخل بر صلات شده است، حرفهای ادبیات است. ما باید ببینیم موضوع چیست و شرط چه جایگاهی دارد؟

قضیه شرطیه برای بیان موضوع به چه معنا است؟ ما نباید جمود بر لفظ داشته باشیم. احساس ما این است که ضرورت شرط است. در حال نماز بودن موضوع قرار داده شده است و شرط قطع صلات ضرورت است. این که شرط بودن در صلات باشد، جمود بر لفظ است.

بحث این است: قضیه مسوق برای بیان موضوع مفهوم ندارد نه به خاطر این که بقا حکم با انتفای آن محال است ممکن است قابلیت بقا را داشته باشد. ما قضیه شرطیه مسوق برای موضوع را منحصر به این معنای معروف نمی­کنیم. در فقه هم بر این همین منوال عمل شده است که ملاک را توقف عقلی جزاء بر شرط نمی­دانند. ایا برای بیان موضوع است یا برای بیان خصوصیت است؟

قضیه ای که برای بیان موضوع حکم آورده شده است، قضیه مسوق برای بیان موضوع است. وجه این که مفهوم ندارد هم این است: نکته مفهوم داشتن بیان زائد بودن است که در جمله مسوق برای بیان موضوع، صغری ندارد. در این موارد اثبات شیئ نفی ما عدا نمی­کند. می­خواهد بگوید مس میت غسل دارد آن را با شرط بیان کرد.

## نکته سوم

قبلا گفته شد که در جملات شرطیه ای که جزاء آنها جمله انشائیه است، مشکل وجود دارد. مرحوم آخوند فرمود: مفاد جمله انشائیه حکم کلی است و موضوع له عام است. بعد حرف شیخ را متعرض شد و ظاهرش این بود که اگر تنزل داشته باشیم و مودیات انشائیات جزئی باشند، باز هم می­توانیم حل کنیم از این باب که جزئی به غرض بیان کلی است.

### اشکال مرحوم خویی

چیزی که در این جا اضافه می­کنیم فرمایش مرحوم خویی است. ایشان فرموده است: بر مسلک مشهور اشکال مرحوم آخوند جواب ندارد. انشائیات، ایجادیات هستند و مشکل حل نمی­شود. وقتی که انشاء ایجاد باشد، موضوع شخصی می­شود حالا موضوع له هم عام باشد فرقی به حال این مطلب ندارد.

ایشان فرموده است: این مشکله را در جایی که جزاء معنای حرفی است حل شدنی نیست مگر این که مسلک ابراز را مطرح کنیم. بر این مسلک اصلا مشکلی وجود ندارد چرا که مسلک ابراز می­گوید معلق چیزی است که اعتبار کرده است و کلی قابل اعتبار هست. مثلا ثبوت اکرام را به نحو کلی بر عهده مکلف اعتبار می­کند و بعد با خطاب ان جائک زید فاکرمه ابراز می­کند. اصلا مشکلی وجود ندارد تا جواب بدهیم. در نفسش اکرام را بر عهده مخاطب گذاشت و بعد با اکرمه ابراز کرد. در حقیقت چیزی را که ابراز کرد، معلق بر ان جائک زید کرده است. اگر زید نیامد ابراز ندارد و مفهوم درست می­شود. نه مشکل انحصار علت وجود دارد و نه قضیه کلیت و جزئیت را دارد. مبرَز هم کلی است و اشکالی ندارد.

#### جواب استاد

ایشان درست می­فرماید که بر مسلک ابراز مشکلی نداریم اما این که بر مبنای مشهور ایجاد مشکل داریم و حل نشدنی است، صحیح نیست. مشکل قابل حل است. بیاناتی قبلا مطرح شد. یکی بحث کلی بودن حتی بر مسلک مشهور که موضوع له خاص باشد. یا به مدلول اولی عام است و یا به مدلول ثانوی عام است. می­تواند جزئی هم باشد ولی به بیانی که ما اضافه کردیم قابل حل است. ما نیاز به مسلک ابراز برای حل مشکل نداریم.